



۱۵۸۲۶

وزارت کشور

۲۵۴۶

سازمان ثبت احوال کشور

روینج

سال ۱۳۰۵

آنان

۸۴۱

شاسانه -

آقای ح. مطلق

نام خانوادگی: خانم بیگم خانم فخر

شاسانه -

خانم

خانم

غلامحسین بیگجه‌خانی موسیقیار تبریز

فرهود صفرزاده



مؤسسه‌ی فرهنگی - هنری ماهور

تهران، خیابان حقوقی، شماره‌ی ۴۲، طبقه‌ی همکف
کدپستی ۱۶۱۱۹، صندوق پستی ۴۷۷-۱۹۵۷۵
تلفن: ۷۷۶۰۱۰۲۰ فکس: ۷۷۵۰۶۵۵۳
www.mahoor.com
info@mahoor.com

موسیقار تبریز

(غلامحسین بیگجه‌خانی)

فرهود صفرزاده

ویراستار: محمد افتخاری
طرح روی جلد: سیاوش یعقوبی
حروف‌نگار و صفحه‌آرا: افسانه امیری

چاپ اول: ۱۳۹۲

تعداد: ۲۰۰۰ جلد

لیتوگرافی: کارا

چاپ و صحافی: سعدی

© حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۷۷۲-۳۲-۶ ISBN 978-964-8772-32-6

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۹	هنرمندی، وارستگی و سرفرازی
۴۳	تصویر و رونوشتِ اعلان‌ها و نامه‌ها
۶۳	مصاحبه‌ها
۸۳	گاهشمار زندگی غلامحسین بیگجه‌خانی
۸۷	کتابنامه
۹۱	نمایه

سنخیت وجه تسمیه‌ی نام محله‌ی سَنجَران با حرفه و هنر حسینقلی خان حُسن اتفاقی جالب توجه است. در فرهنگ آندراج و برهان قاطع آمده: سَنجَر «مردمان صاحب حال و وجد و سماع را گویند» و سَنجَرستان «جایی است که مردمان در آن وجد و سماع کنند» و نیز «مشایخ و درویشان در آن عبادت و ریاضت کنند».

حال و هوای محله‌ی سَنجَران در دوره‌ی قاجار — که کوچه‌ی قره‌چیلر یا همان تارزُنلر یکی از کوچه‌های تنگ و باریک آن بود — به‌خوبی در رمان تاریخی تبریز مه‌آلود توصیف شده است: «قبل از اینکه به محله‌ی قره‌چیلر وارد شویم فریاد شبگردهای بازار را می‌شنیدیم. وقتی وارد محله‌ی قره‌چیلر شدیم صداها به‌کلی عوض شد. در اینجا آهنگ‌های جورواجور موسیقی از کمانچه، دف، تار، تمبک و نی برمی‌خاست. از هر خانه‌ای نغمه‌ای به گوش می‌رسید.

از خانه‌ی اول:

گدیرم بغدادا من یار آیندن دادا من

من می‌روم به بغداد از دست تو کنم داد

از خانه‌ی دوم:

الموشام سرگشته من

مقصد من سرگشته گردیده‌ام سرگشته

حسینقلی بیگجه‌خانی

گدیرم سرگشته من

از خانه‌ی سوم:

گچیردیم کوچه‌دن دیندیردی منی آچدی گول جمالین گولدوردی منی

از کوچه می‌گذشتم به حرفم کشید جمال چون گلش را گشود و خوشحالم کرد

از خانه‌ی چهارم:

گروم خراب اُسون ششکلان یلو گدنده بش گدیر گلنده دُلو

ای کاش خراب شود راه ششکلان که موقع رفتن خالی می‌رود و در برگشتن پُر

از این قبیل تصنیف‌ها زیاد می‌خواندند. جلوتر که رفتیم رباعی زیر از فراز دیوار کوتاه

خانه‌ای طنین انداز بود:



حسینقلی بیگجه‌خانی

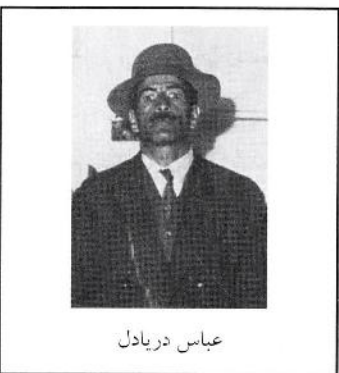
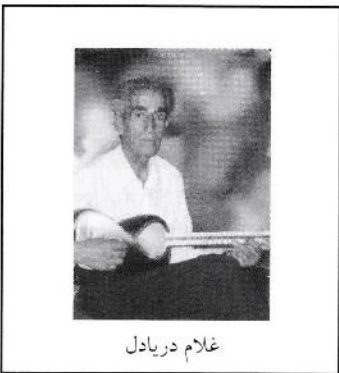
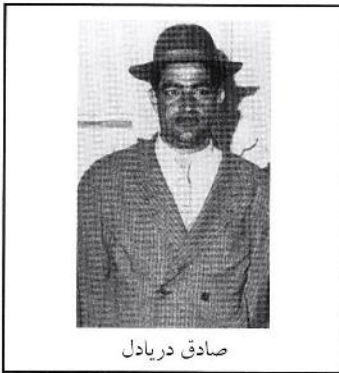


تبریز مرا به جای جان خواهد بود هر لحظه مرا ورد زبان خواهد بود
 تا در نکشم آب چَرَنَداب و گَجیل سُرخاب ز چشم من روان خواهد بود»
 (آردویادی ۱۳۷۹: ۱۰۸۶، ۱۰۸۷ و ۱۳۸۴: ۶۶۹، ۶۷۰)

بیجَه خاتونی‌ها در انتخاب محله‌ی سَنجَران و کوچه‌ی قَره‌چیلَر یا همان تارزَنلَر،
 به عنوان مکانی برای سکونت در تبریز، کارِ درستی کرده بودند. آن محله، در واقع،
 مهدِ موسیقی در تبریز بود. خانواده‌های دریادل، زابلی آذر، بادرَشبو، قَرنام و ... در
 محله‌ی سَنجَران ساکن بودند. حسن دریادل (مشهور به خومار حسن) و پسرانش
 عباس، بهلول، یوسف، غلام و صادق دریادل نوازنده‌ی تار و دایره بودند. همت
 بادرَشبو که گویا برادر حسن دریادل بود و پسرش عبدالحسین بادرَشبو (مشهور به
 عبدل) تار می‌نواختند و محمود قَرنام تنها کسی بود که در خانواده‌اش به موسیقی
 روی آورد. پدر قَرنام به نجاری اشتغال داشت.

از آنجا که بیشترین ساکنان کوچه‌ی قَره‌چیلَر را کولیان قَره‌چی مهاجر تشکیل
 می‌دادند این موضوع موجب اشتباه برخی در نسبت دادنِ خاندان بیجَه‌خاتونی یا
 همان بیجَه‌خانی به قَره‌چی‌ها شده است.

قَره‌چی‌ها مطرب و رقصنده‌ی مجالس عیش و عروسی عوام بودند و مقبولیت
 زیادی در میان خواصِ جامعه‌ی شهری نداشتند. محمدحسین بیدار تبریزی در کتاب
 طریقه‌الادب در شرح یکی از این مهمانی‌ها می‌نویسد: «شب رفتم، قدری دیر بود.
 در سالن میان جماعت نشستم. قره‌چی برخاست رقصید. از دستِ راست یکی گفت:
 کُردی برقصید. بدم آمد ولی متحمل شدم. قره‌چی قدری رقصیده بود [که یکی دیگر]
 از طرف دستِ چپ دست دراز کرده و موهای سرِ قره‌چی را مالش داد. اوقاتم تلخ
 گشت. باز چیزی نگفتم. بابا دف را به زمین گذاشته و گفت: این به سلامتی آقا
 محمدحسین آقا. گفتم: خیر، به سلامتی این دو نفر بابایی که به قره‌چی‌ها دستور
 رقص داده، به مویش مالش می‌داد.» (بیدار تبریزی ۱۳۵۱ ق: ۷۲، ۷۳).



به این ترتیب، حسینقلی خان بیجه‌خاتونی از رامشگران ممتاز تبریز در مجالس اعیان و اشراف بود و نه از کولیان قره‌چی مهاجر. این موضوع از نوشته‌ی محمدحسن عُداری نیز برمی‌آید که در توصیف مجالس عروسی در تبریز می‌نویسد: «در عروسی‌ها رامشگرانی بودند که به نام قره‌چی‌ها معروف بودند و در حال حاضر نیز در شهر تبریز محله‌ای به همین نام موجود می‌باشد. این رامشگران مجبور بودند تا ساعت چهار و پنج صبح مردم را مشغول نمایند. بعد می‌بایست داماد را به حمام ببرند و با آواز و ساز و رقص همان مطرب‌ها که پیشاپیش داماد تا حمام می‌رفتند برقصند. بعد از نظافت، از حمام با همین وضع باید با رقص و بزنبوکوب داماد را به منزل می‌آوردند و صبحانه هم با ساز و آواز صرف می‌شد. بعد رامشگران را مرخص می‌نمودند. در بین رامشگران یک عده بودند که از سایرین ممتاز بودند. در درجه‌ی اول مرحوم آقای حسینقلی تبریزی بود که پنجه‌ی شیرین و مضراب عالی بخصوص داشت. در عروسی‌ها و جشن‌های اشرافی اغلب دو سه دسته رامشگر دعوت می‌نمودند. رامشگری که می‌شنید مرحوم آقای حسینقلی در آن جلسه حضور دارد با بهانه‌های مختلف عذر خواسته، حاضر نمی‌شد. زیرا خودش را حریف آن مرحوم نمی‌دید.» (عُداری ۱۳۵۲: ۴۶، ۴۸، ۱۰۹).

حسینقلی خان بیجه‌خاتونی یا بیگجه‌خانی مشهورترین تارنواز تبریز و لیعهدنشین بود و با برادرانش محمد، غلام، نعمت، حبیب‌الله و عباسقلی — که نوازندگان تار و قوال یا دایره بودند — به همراه آوازخوانان برجسته‌ی معاصر خویش به مجالس و محافل اعیان و اشراف و حتا دربار ولیعهدی دارالسلطنه‌ی تبریز می‌رفت.

مظفرالدین شاه قاجار در سومین سفرش به فرنگ، روز شنبه ۱۳ خرداد ۱۲۸۴، در آستارا اُتراق می‌کند و یک دسته‌ی موسیقی از تبریز را به حضور می‌پذیرد. او بدون ذکر نامی از آن‌ها در سفرنامه‌اش می‌نویسد: «اول شب امین حضرت عرض کرد یک دسته مطرب از تبریز آمده‌اند. شرفیاب شدند.» (مظفرالدین قاجار ۱۳۹۰: ۸۰). بعید نیست حسینقلی بیگجه‌خانی با دسته‌ی موسیقی‌اش به پیشواز مظفرالدین شاه قاجار که تقریباً تا نه سال پیش از آن ولیعهد و ساکن تبریز بود رفته باشد. چرا که در آن سال حسینقلی در آستانه‌ی میان‌سالگی و پختگی هنری بود، دسته‌ی موسیقی داشت که به مجالس اشراف دارالسلطنه می‌رفت و هنرمندی مشهورتر از او را در آن دوره نمی‌شناسیم.

هنر موسیقی و صنعت فرش حرفه‌های جاری و ساری در خاندان بیگجه‌خانی بودند. حسینقلی بیگجه‌خانی نیز اگرچه همواره در حال زمینه‌سازی برای دایر کردن کارگاه فرش‌بافی بود ولی معاش خانواده‌اش را با حرفه‌ی تارنوازی تأمین می‌کرد. حسینقلی خان در سال ۱۲۹۷ شمسی صاحب فرزندی پسر شد که او را غلامحسین نام نهادند. گویی دست تقدیر سرنوشت غلامحسین را با موسیقی عجین کرده بود.

افلاطون در رساله‌ی فن‌دروس از انسان‌های هنروری می‌گوید که پس از آفرینش موزها (Muses)، یا ایزدبانوانِ نه‌گانه‌ی الهام‌بخشِ موسیقی، چنان شیفته‌ی هنر و سرمست از نغمه‌سرایبی گشتند که سرانجام از گرسنگی مُردند. افلاطون براساس فلسفه‌ی تناسخ در حکمت آتن اعتقاد داشت چنان آدمیانی سپس در هیئتی دیگر به دنیا آمدند.

غلامحسین بیگجه‌خانی نیز انسان هنروری بود شیفته و شیدای نغمه و موسیقی. او سرانجام هنرمند و نوازنده‌ای گشت آبگینه‌گون و صاف و بی‌رنگ که نغمات موسیقی از مضراب و پنجه‌اش چون قطرات باران، بی‌دریغ و صمیمی، سیلان می‌یافت. حسینقلی بیگجه‌خانی می‌خواست پسرش غلامحسین به تحصیل در مدرسه ادامه دهد و خود نیز کارگاه فرش‌بافی دایر کند ولی در سال ۱۳۱۰ شمسی به علت ابتلا به سرطان در گذشت و سرنوشتِ غلامحسینِ نوجوان در آن سال به نحو دیگری رقم خورد.



غلامحسین بیگجه‌خانی

در سال ۱۳۱۰ — به جز مرگ حسینقلی بیگجه‌خانی — دو اتفاق مهم در موسیقی تبریز افتاد: علی اکبر شهنازی در اردیبهشت ماه کنسرتی در سالن شیر و خورشید تبریز برگزار کرد و محمدحسن غُذاری در مرداد ماه با اخذ تصدیقِ اجازه‌ی تدریسِ تار از علی اکبر شهنازی کلاس موسیقی در تبریز دایر کرد.

غلامحسین سیزده‌ساله، در نبودِ پدر، کفالت و سرپرستی مادر، خواهران و برادرِ شش‌ساله‌اش محمدحسین را که در سال ۱۳۰۴ به دنیا آمده بود برعهده گرفت و به توصیه و پیشنهاد شاگرد وفادارِ پدرش، رضاقلی زابلی آذر، ترک تحصیل کرد تا تارنوازی را از او بیاموزد و از عهده‌ی معاش و مخارج خانواده برآید.

رضاقلی که شاگرد حسینقلی بیگجه‌خانی بود و خود را مدیونِ آموخته‌های استاد و مسئولِ سروسامان دادن به وضع خانواده‌ی وی می‌دانست تنها راه چاره را در یاددادنِ تارنوازی به غلامحسین پسر ارشدِ حسینقلی خان دید تا او با این کار بتواند خانواده‌اش را سرپرستی کند.



محمدحسن غُذاری

سال هزار و پیدو و شصت و شتر

آقای علامه حسین نام خانوادگی ریلجی خانی

